

و در ایام صبا که سن او بچهارده سالگی رسیده ترددات ازو بوقوع آمده، و منظور نظر عاطفت میر شاه بیگ گشته. و در اوانی که شاه بیگ عزیمت تسخیر سند فرمود، در حین تاخت موضع باغبانان و کاهان و تلهی و تهته در صفوف کارزار مبارزت و جلادت نموده، پیشتر از همه به لشکر تاخته. و در مراجعت شاه بیگ بجانب قندهار که فتح بلده بهکر نموده بودند، ه هر چند بامرای کبار خود تکلیف بودن نمود، همه ابا و استغفار^(۱) نمودند، و او با وجود صغر سن قبول آن خدمت کرده، یازده ماه قلعه بهکر را با هفتاد کس نگاه داشت. و کمال جرأت و مردانگی بجا آورده، از هجوم مخالفان اندیشه بخاطر خود راه نداده، تا زمان معاودت شاه بیگ به سند قلعه را نگاه داشت. و چند مرتبه با معدودی برآمده باحشام داریجه و سوده ۱۰ جنگ و جدل نموده در جمیع معارك مظفر و منصور گشته (f. 163b).

و در سنه سبع و عشرين و تسعمایه که شاه بیگ عنان عزیمت بسفر آخرت تافت، و میرزا شاه حسن مالك ملك موروثی گردید، سلطان محمود خان در جنگ امر امرانی کمال دلاوری و مردانگی نموده شمشیرهای نمایان زد. و در حوالی اوچه و قلعه دلاور و ملتان پهلوانی و هژیبری نموده کارهای پسندیده کرد. ۱۵ و در سنه اربع و اربعین و تسعمایه با فوجی از مردم خود بتاخت مردم قلعه ساتلمیر توجه نمود، و بعد از غارت کردن و اسیر گرفتن آن مردم در اثنای راه فرود آمد، و آن مردم شیخون آورده مردم^(۲) خود را استخلاص نموده در مقام جنگ شدند. سلطان محمود خان از خواب برخاسته و پیاده از جا برآمد، و دستار از سر او افتاده. چون دستار او وا شده بود يك ۲۰ سر دستار بدست سلطان محمود خان و سر دیگر بدست جکال^(۳) که سردار مردم سوده بود افتاد، و سلطان محمود خان دستار بر سر خود می پیچیده

(۱) حقه استغفار

(۲) و ندارد: در اثنای راه الخ

(۳) ر: کمال

بجانب او میرفت و پیچهای که بر زمین افتاده بر می پیچید. چون قرب مسافت بهم رسیده سلطان محمود خان حربه (f. 164a) در دست نداشت. مشت ریگ برداشته در چشم (او) زد و او بهر دو دست چشمهای خود را گرفت و سلطان محمود دستار بر سر پیچیده بدر رفت. و کاتب اوراق از سلطان محمود خان شنیده که نفیرچی باو ملاقات نمود. امر به نفیر کشیدن نمود. از سپاهیان چندی نزد او جمع شدند. حسن علی پورانی اسب خود را به سلطان محمود خان داد، و باز خود را مستعد ساخته بر سر آن مردم چنان تاختی آورد که کس بسیار از کفار بقتل رسانید، و از آنچه سابقاً مال و بندی آورده بود مع جمعی بدست آورد^(۱).

۱۰ و در یساق^(۲) گجرات و کهنکار کمال شجاعت و بهادری بجای آورده. در هیچ معرکه به تقصیر از خود راضی نبوده. و نیز در حینی که حضرت بادشاه جنت آشیانی به سند تشریف فرمودند، پای ثبات در دامن مردانگی پیچیده در قلعه داری بهر داد تیغ و هوشیاری داده، بالآخره که در برابر کوت لهری^(۳) جنگ صف با لشکر بادشاهی با اسن تیمور سلطان و شیخ علی یگ جلاثر واقع شد نهایت تردد و بهادری نمود، و شیخ علی یگ بدست او مقتول گشت.

و در سنه (f. 164b) خمسین و تسعمایه که میرزا شاه حسن حکومت ولایت سیوی را بخان مومی الیه تفویض نمود، در آن حدود چند قلعه بلوچ که سالها^(۴) در تصرف آنها بود مسخر گردانید، و سرکشان و متمردان ۲۰ کوهستان را گوشمال داده مطیع و منقاد خود ساخت.

و در سنه احدی و ستین و تسعمایه که ارغون و ترخان نسبت به میرزا شاه حسن در مقام مخالفت و منازعت شدند مومی الیه به جمعیت خود از

(۱) و ندارد: که کس بسیار الخ (۲) ح: سفر: م: جنگ
(۳) د: لوت کهری: و: کوت کهری: م: کوه لوهری
(۴) م: سالها سال

سیوی آمده در برابر آن مردم ترددات خوب نموده آن مردم را زیر دست گردانید.

و چون میرزا شاه‌حسن به مرض فالج گرفتار آمده از رفتار مانده بود، بلکه بغیر گفتار حرکت در قوای او نمانده در مقام صلح و موافقت با میرزا عیسی شده فیابین معاهده و معاهده نمودند. ۵

و در سنه اثنی و ستین و تسعمایه بعد از فوت میرزا شاه‌حسن حکومت بهکر و ماتیله و ما يتعلق بها در تحت تصرف او درآمد. و در ربیع الثانی سنه مذکوره به بهکر آمد و مراسم تعزیت میرزا بجا آورده بر وساده حکومت و ایالت جلوس فرمود، و حوالی بهکر که از تعدی مردم بلوچ و سمیجه و غیره (f. 165a) خراب بود، در اندک زمان معمور و آبادان گردید. و سلطان محمود خان^(۱) آنچنان به ضبط و ربط متمردان و مفسدان پرداخته قلع بی باکان نمود، که تا اواخر سنوات حیات آن مردم در مقام اطاعت و انقیاد بودند. و در سنه ثلث و ستین و تسعمایه که بهادر خان و قباد خان و یعقوب بیگ و شاه تردی بیگ و مظفر خان و ترسون محمد خان^(۲) از قندهار به بهکر آمدند. سلطان محمود خان^(۲) نهایت مردمی بجای آورده، امداد و اعانت نموده، ۱۵ سرانجام امور ضروری این جماعت کرده بجانب هندوستان روانه ساخت. و در اواخر سنه مذکوره شاه ابوالعالی را مقید ساخته به بهکر آوردند. مدت هفت ماه محبوس بود. و چون فرمان جهان مطاع در باب استخلاص او صادر شده بود، از راه ملتان بدرگاه فرستاد.

و در اوائل سنه اربع و ستین و تسعمایه میرزا عیسی ترخان به اغواء ۲۰ ارغونیه به جمعیت تمام به بهکر آمد، پانزده روز برابر تخت مسکین ترخان نشسته بلوازم محاربه پرداخت. و درین مدت یک نوبت جنگ صف واقع

(۱) متن از آن چنان به ضبط... (f. 165b) و تا... (f. 173a).... به شراب مشغولی می نموده در وفاقت است

(۲-۲) این جمله در د موجود نیست

شده بود. و چون سلطان محمود خان را از جانب امراء میرزا (f. 165b) شاه حسن که در ملازمت او بودند بدگمان ساختند، که میرزا عیسی بطلب این مردم آمده، و دران باب ماه پیکم نیز چیزی نوشته بود، خود از قلعه بیرون نیامد. و دران جنگ از مردم میرزا عیسی هر کس بدست افتاد سلطان محمود خان بقتل رسانید، و از مردم سلطان محمود هر کس بدست میرزا عیسی افتاد او را باز گذاشت. و بعد جنگ مذکور میرزا عیسی میر مقصود قبیق را به ایلچگیری فرستاده بوالده سلطان محمود خان کتابتی نوشت که سلطان محمود خان مرا به بیند، تا دفع کدورت نموده مراجعت نمائیم. سلطان محمود خان در مقام شدت و غلظت شده چیزهای درشت نوشت و مصحوب ۱۰ میر حاج داماد شاه قطب الدین نزد میرزا عیسی فرستاد. و ملا محب علی که دران اوان وکیل مطلق العنان بود، بسعایت او میر لطفی و درویش محمد مع ولد و شیر محمد مع ولد و احمد غزنوی مع ولد و ملا منشی مقتول گردیدند. و همدران ایام جماعت فرنگیان که میرزا عیسی بجهت امداد طلب نموده بود به تهنه رسیده. روز جمعه که مردم تهنه از وضیع و شریف در مسجد جامع ۱۵ حاضر شده بودند (f. 166a)، دران اثنا فرنگیان آمده دور مسجد و اکثر کوچهای شهر را دارو ریخته از اطراف و جوانب شهر را آتش زدند. و اکثر مردم که در مسجد بودند مقتول گشتند، و بسیاری از اهل شهر سوختند. و شهر را تمام نهب و تاراج نمودند. و باستماع این خبر میرزا عیسی برهم خورده، مراجعت نموده. و بعد از يك هفته سلطان محمود خان از بهکر به ۲۰ جمعیت آمده تعاقب نمود و تا سیوستان رسیده، زراعت ربیع هردو روی آب را پایمال گردانیده خراب ساخت. و می خواست که باغات حوالی سیوستان را مقلوع گرداند. آخر به شفاعت سیادت پناه سید میرکلان که جد مسود اوراق است ازان امر دست کوتاه کرد. و در حین مراجعت شیخ الاسلام عبد الوهاب پورانی از طرف میرزا عیسی به ایلچگیری آمده،

در نواحی دریل به سلطان محمود ملاقات نموده، اساس قواعد صلح و یگانگی موکد گردانیده، مجدداً عهد و پیمان مشید و مستحکم کرده، وثیقه نوشته، بمرسانیده سپرد، که بعد الیوم نقض عهد نه نمایند.

و در اواخر سنه مذکوره خواجه معظم را گهاشکان (f. 166b) بیرم خان آورده به بهکر رسانیدند. و بعد از شش ماه رخصت انصراف به ۵ جانب گجرات یافته.

و درین سال شاه محمد خان^(۱) قندهاری قندهار را به سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا سپرده به هندوستان عزیمت نمود.

و در سنه خمس و ستین و تسعمایه ولی بیگ پدر خان جهان به بهکر آمد. و سلطان محمود خان طرح خصوصیت انداخته بساط انبساط و مودت مبسوط ۱۰ گردانید.

و در همین سال گوهر تاج خانم بنت شاه تردی بیگ قرابت خان خانان بیرم خان به سعی ولی بیگ در حباله نکاح سلطان محمود خان درآمد. و طوی عجب کرده شهر و بازار را آئین بندی کرده قبا بستند، و مجالس متعدده آراسته بانواع حظوظ نفسانی پرداختند^(۲).

و در همین سال بخطاب خانی و علم و نقاره و تمن طوغ و جامه و اقو^(۳) از حضرت ظل الهی شاهنشاهی شاه طهباسپ نوازش یافته ممتاز و سرفراز گشت.

و در سنه خمس و ستین و تسعمایه ملا محب علی به ایلچی گری درگاه عالم پناه رفته، ولایت اوچه و ججه واهن و بهتی واهن از انتقال بلوچان به ۲۰ سلطان محمود خان جاگیر مقرر کردند^(۴) (f. 167a).

و چون میانه مردم سلطان محمود خان و خان ناهر بواسطه اداء مال

(۱) ح: شاه محمود خان

(۲) ح: ندارد؛ و طوی عجب کرده الخ

(۳) کذا فی ح: ورد

(۴) ح: و گردیده بجای کردند.

و معامله مناقشه واقع شد، و در سنه ست و ستین و تسعمایه سلطان محمود خان متوجه تادیب و تنبیه خان ناهر شده، عازم سیتپور گردید، و دو ماهه قلعه سیتپور را محاصره نمود، و کس بسیار از ناهرخان بقتل رسید. چون اهل قلعه عاجز آمدند، بالاخره به وسیله شفاعت سیادت پناه خواجه کلان مسکین^(۱) مودودی و فضائل دستگاه مولانا عبد الله مفتی و میر یار محمد صدر، ناهرخان شمشیر در گردن حمایتل کرده بر فصول قلعه برآمده زبان به عجز و تضرع کشاد، و عذر تقصیر به چهار لك ته لاری^(۲) خواست، و خان مومی الیه تمهید مصالحه نموده مراجعت به بهکر فرمود.

و در سنه مذکوره امیر سلطان برادر خورد را که ازو متوهم شده بود ۱۰ رخصت هندوستان نموده، و امیر ابو الخیر قرابت او بی رخصت عزیمت هند نمود.

و در سنه ست و ستین و تسعمایه خبر رسید که بیرم خان عازم مکه است و متوجه باین راه است، سلطان محمود خان چهار باغ پیرلو را فرمود تا خراب ساختند، از توهم آنکه چون جنت آشیانی را (f. 167b) آنجا خوش آمده بود، و مدتی دران جا تشریف داشتند، تا آنکه عسرت بجای رسیده بود که بجای جواری مروارید عوض داده میگرفتند، و بسیاری ازان مردم دران عسرت تلف شدند، او نیز مبادا آنجا را خوش کند و توقف نماید. و بیرم خان سلطان محمود خان را به سبب وصلتی که با ولی یگ بود داعیه آن داشتند که از راه بهکر متوجه شوند. اما باستماع این خبر که سلطان محمود خان چهار باغ را ویران ساخته اند، از راه پتن گجرات متوجه^(۳) شد.

و در سنه ثمان و ستین و تسعمایه میرزا محمد باقی ترخان از پدر و برادر رنجیده به بهکر آمد، و سلطان محمود خان مشار الیه را بعطوفت و مهربانی

(۱) د: مسکن و آن خطای نماید؛ ر دارد: مسکین (۲) ر: هلداری (۳) م: متوجه گجرات

پیش آمده، او را به منازل لائق جای داده، به طریق مروت و مردمی سلوک نمود.

و در سنه تسع^(۱) و ستین و تسعمایه حق بردی بیگ^(۲) ایلچی، شاه طهماسب حلقه لعل و تاج و کمر مرصع و خلعت فاخره و چتر و اتاغه^(۳) و جیغه زلف و عقار و انواع تفقدات و انعامات بادشاهی درآورد. و سلطان محمود خان ه به استقبال استعجال نموده به تشریفات مشرف گشت. و یکسال حق بردی بیگ را نگاه داشته (f. 168a). در سال دیگر پیشکش خوب میا نموده مصحوب سید ابو المکارم به عراق فرستاد. و نیز شاه طهماسب بار دیگر حق بردی را رفیق میر ابو المکارم گردانیده سلطان محمود خان را به خطاب «خان خانی» و اجناس تشریفات و انواع تفقدات بتواخت.

۱۰ و در سنه سبعین و تسعمایه میرزا محمد صالح از دست بلوچی زخم یافته به شهادت رسید. و در همین سال مولانا عبد الله مفتی و میر عبد المجید را بجهت مراسم تعزیت میرزا صالح نزد میرزا عیسی فرستاد و استدعاء درخواست گناه میرزا محمد باقی نمود. و میرزا عیسی آن التماس را مبذول گردانیده^(۴) شیخ عبدالوهاب و میر یار محمد ترخان را نزد سلطان محمود خان فرستاده ۱۵ ملائمت بسیار نمود. و در حین مراجعت مولانا عبد الله سفر آخرت اختیار نمود. و بعد وصول اعزه به بهکر سلطان محمود خان میرزا محمد باقی را باعزاز و اکرام تمام فرستاد.

و در سنه ثلث و سبعین و تسعمایه ارغونیه با میرزا عیسی در مقام مخالفت شده، قریب به يك ماه در مقام عناد و فساد بودند. عاقبت اکابر ۲۰ و اعیان (f. 168b) تسکین آن فتنه نموده غبار آشوب فرونشاندند. و قرار یافت که چند پرگنه به تحت تصرف ارغونیه بوده باشد. در اثنای گذشتن از آب میرزا محمد باقی آتش بازی سرداد، و جمعی دران میان تلف شدند،

(۴) ه: داشته

(۳) ح: ایاه

(۲) ه: بردی بیگ

(۱) ح: تسع

و اکثر جلا وطن شده باکبک و عوض و شاه منصور و تیمور و مراد حسین به بهر آمدند. و در اول آمدن سلطان محمود خان همه را مقید و محبوس گردانید، و بالآخره باستصواب والده خود خلعتهای فاخره و اسبان عراقی داده به مراسم و نوازش پیش آمد، و حسب التماس آن مردم لشکری از خود همراه گردانیده، باتفاق رفته، قلعه سیوستان را محاصره کردند. و قریب بچهار و پنج ماه نشسته کاری نه ساختند^(۱). و چون آب طغیان کرد میرزا عیسی به جمعیت تمام آمده ایشان را کوچانیده، و در برابر موضع رفیان جنگ بین فریقین واقع شد. و در جنگ هزیمت یافته مردم خوب سلطان محمود خان مقتول شدند. و میرزا عیسی در برابر دریل خندق زده نشست ۱۰ و از طرفین ابواب مراسلت مفتوح داشته، مکاتیب گله آمیز (f. 169a) به یکدیگر مرسول نموده به مصالحه قرار یافت. و میرزا عیسی معاودت نموده به تته رفت. و انتقال نمودن میرزا عیسی به دار بقا از دار فنا، و بر وساده حکومت نشستن میرزا محمد باقی در مجلس مذکور [خواهد] شد.

ترجمه حقائق سابق الذکر؛ آمدن ناهید بیگم بملاقات والده خود^(۲)

۱۵ قبل ازین شمه مذکور شده بود که ماه بیگم بدست لشکریان حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه افتاده بود، و ازو ناهید بیگم آنجا تولد شده، و ماه بیگم او را گذاشته از کابل گریخته به قندهار آمده. درین ولا که حضرت ظل اللهی خلافت پناهی جلال الدین اکبر بادشاه غازی هندستان را تسخیر نمود، ناهید بیگم را داعیه این شد که به مادر خود ماه بیگم در ۲۰ تته آمده ملاقات نماید. از بندگان حضرت رخصت نموده به تته آمده به ماه بیگم ملاقات کرد، و به محمد باقی وصلت دختر خود نمود^(۳). و آن دختر در جنگ شیخون جان بابا برادر محمد باقی بقتل رسید. و محمد باقی صیبه

(۱) ندارد؛ و قریب به چهار (۲) د اینجا بیاض دارد؛ سه؛ ذکر بمحل بعضی وقایع است؛ فقط ر این عبارت دارد (۳) ندارد؛ به ماه بیگم الخ

خود را بهمراه ناهید بیگم بدرگاه معلی فرستاد. و درین اثنا ارغونیه باغی شده با ناهید بیگم ملحق شده (f. 169b)، برگشته، به تهنه رسیده، با محمد باقی جنگ کرده، منهزم شده به بهکر آمدند. محمد باقی ماه بیگم را در خانه محبوس کرده آب و طعام ازو باز داشت، تا بآن حالت از عالم رفت.

سلطان محمود خان به ناهید بیگم گفت که: اگر فرمان بنام من بیارید، همراه شما شده، انتقام شما از محمد باقی میکشم. ناهید بیگم چون بدرگاه معلی رفت، احوال معلوم نموده فرمان بنام سلطان محمود خان حاصل کرده، بی آنکه کومکی دیگر بدست آرد، اعتماد بر قول سلطان محمود خان کرده روانه بهکر شد. و محب علی خان و مجاهد خان را التماس نمود که ایشان هم باشند. حضرت بادشاه جاگیر ایشان را در فتحپور و کهرور^(۱) که از مضافات ملتان است، مقرر گردانیده رخصت فرمودند. جماعه ارغونیه که از دست محمد باقی گریخته پیش سلطان محمود خان آمده بودند، سلطان محمود خان از آنها متوهم شده پای پیاده از بهکر بیرون کشیده رخصت هندوستان نمود. و در اثنای راه این جماعه به محب علی خان و مجاهد خان و ناهید بیگم ملاقات کردند. چون ایشان را داعیه تهنه بود، این دویست (f. 170a) سیصد ۱۵ ارغون را دلاسا کرده همراه گرفتند. این خبر [که] به سلطان محمود خان رسید. چون این جماعه را اخراج کرده بود، به شنیدن این خبر درهم شد. درین اوان مکاتیب محب علی خان و مجاهد خان و ناهید بیگم رسید، که ما بوعده شما می آئیم، و بموضع اوباره که چهل گروهی بهکر باشد رسیده ایم. سلطان محمود خان برآشفت، و در برابر چیزهای درشت نوشت. ۲۰ و مکاتبات سلطان محمود خان که به محب علی خان و مجاهد خان و ناهید بیگم بود مطالعه نموده^(۲) ایشان را تعجب تام دست داد، که ما به دلیری سلطان محمود خان از حضرت شاهنشاهی رخصت^(۳) کومک نگرقتیم، و او خود

(۱) ر: کرور گره (۲) ندارد: و ناهید بیگم الخ (۳) ندارد: از حضرت الخ

این چنین بما پیش می آید . جمعی که به ایشان بودند و ارغونیه را طلبیده
 مصلحت نمودند که چه باید کرد . رایهای ایشان بران قرار گرفت که باید
 برگشته به کهرور رفت ، و عرضه داشت به حضرت فرستاده التماس کومک
 باید نمود^(۱) . و در همان چند روز قلعج بهادر اوزبک از ولایت آمده ، او را
 همراه گرفته بودند . ازو هم کنکاش پرسیدند که درین باب تو (f. 170b) چه
 میگوئی . او گفت که من مسافرم ، هرچه صلاح شما باشد من تابعم . چون
 مکرراً مبالغه نمودند گفت : اگر از من می پرسید ، من سپاهیم ، جمعی را
 همراه من کنید تا من پیش شده يك جنگ به لشکر سلطان محمود خان بکنم .
 بعد از آنکه من کشته شوم ، شما برگردید ؛ و اگر فتح شد مدعا حاصل است .
 ۱۰ مجاهد خان چون مرد مردانه بود ، [او] گفت : بسیار خوب و سپاهیان
 میگوئید . اول من^(۲) قرار میدهم^(۳) و پیش میشوم . همچنین تا بیست و پنج
 کس از جماعت ارغونیه بر خود این قرار دادند که ما پیش می شویم .
 مجموعه این سی کس که بر خود قرار جنگ داده هراول شدند . و صد
 و بیست^(۴) کس که ماندند غول شده به همین قرارداد از اوباره کوچ کرده
 ۱۵ متوجه ماتیله شدند . و لشکر سلطان محمود خان قریب دو هزار کس سوار
 در قلعه ماتیله با مبارک خان که غلام سلطان محمود خان بود بیرون برآمده
 مستعد جنگ شدند . و مجاهد خان به همان قرارداد با سی کس آمده مقابل
 شد . و مجاهد خان و قلعج بهادر سر کرده^(۵) تاختند ، و چیقوش^(۶) خوب
 کردند . حق تعالی ایشان را فتح (f. 171a) داد ، و مبارک خان بالشکر
 ۲۰ گریخته در قلعه ماتیله در آمد . و مجاهد خان به همین چند کس فتح کرد ،
 چنانچه نوبت به جماعه دیگر رسید . « کَمِ مِنْ فِئَةِ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةَ كَثِيرَةٍ
 بِإِذْنِ اللَّهِ ، اینجا ظهور تمام دارد . مبارک خان در قلعه ماتیله متحصن شده

(۵) ح : سه گروه ؛ م : سرگروه

(۶) م : جیوش کوشش

(۳) م : میدهد

(۴) م : صد دویست

(۱) م : کرد

(۲) م : دل من

حقیقت احوال به سلطان محمود خان عرضه داشت نمود. سلطان محمود خان زین العابدین سلطان را با دو سه هزار سوار به کومک مردم ماتيله فرستاد. چون زین العابدین سلطان بموضع لنجواری که هژده^(۱) گروهی بهکر است رسید، به مجاهد خان خبر آمد. درین اثنا ابو الخیر گور^(۲) که خویش سلطان محمود خان و بسیار مردانه بود، از ملتان آمده به مجاهد خان ملحق شد. او را با صد و پنجاه سوار به جنگ زین العابدین سلطان فرستاد. در حینی که زین العابدین سلطان خواست که از لنجواری کوچ کند، خبر آمدن ابو الخیر میرسد^(۳). اوروغ خود را در قلعه لنجواری گذاشته یکدو گروه راه پیشوا بچنگ ابو الخیر می آید^(۴). و میان ایشان جنگ واقع می شود^(۵). به مجرد تاختن ابو الخیر مردم زین العابدین سلطان (f. 171b) رو بفرار نمودند. ۱۰ و زین العابدین با جمعی زمانی ایستاده جنگ کرد، و دران میان حیدر بیگ نام جوانی که خویش سلطان محمود خان بود ترددات خوب کرده آنجا کشته شد. زین العابدین سلطان دید که جوانغار و برانغار و اکثر مردم غول رو بفرار نهادند، و کسی با او نمانده، برگشته به لنجواری آمد. و مردم مجاهد خان فتح غریب کرده پیش میرزا مجاهد خان آمدند. ازین شکست دلهای ۱۵ متحصنان قلعه ماتيله شکسته شد، و در غره صفر سنه ثمانین^(۶) و تسعایه مبارکخان امان خواسته، از قلعه بر آمده. و مجاهد خان در قلعه در آمده پرگنه ماتيله را متصرف گشت.

و در بیستم ماه مذکور مسند^(۷) عالی اعتماد خان که بندگان حضرت

بجهت آوردن صبیه سلطان محمود خان تعیین فرموده بودند به بهکر رسید، ۲۰ و خلعت فاخره بادشاهی مع کمر شمشیر مرصع و اسب با زین و لجام و چهار زنجیر فیل آورد. سلطان محمود خان در استعداد جهاز و اشیا و رخوت

(۷) م: سید

(۵) م: شد

(۳) م: رسید

(۱) و: پانزده

(۶) در همه نسخها: ثلاثین

(۴) م: آمد

(۲) و: کویا

بادشاهی گردیده اجناس اقمشه نفیسه و انواع جواهر و طلا و آلات معد و میا گردانیده، طوی خوب [سر] کرده (f. 172a) بساط جشن و سور مبسوط گردانیده، بار عام داده، اطعمه و اشربه وافر صرف محلاتق نمود، و تا پانزده روز دو وقت شیلان عام کشیده هر روز قریب پانصد چارپا ۵ در مطبخ بکار می بردند. و روزی که مجلس عقد منعقد شد، سادات و علما و مشائخ و اکابر مجتمع گشته بهر کدام توره لائق^(۱) کشید، و تنقلات^(۲) فراوان در صحن دیوانخانه خوان سالاران ترتیب داده قسمت نمودند. و به اعتماد خان سی هزار روپیه از نقد و جنس انعام داده در پانزدهم رجب سنه مذکوره حرم محترم را با زین العابدین سلطان و نوروز خان ۱۰ و سایر معتمدان و مخدرات حجرات عصمت و عفت از راه جیسلیر روانه گردانید.

و چون این مردم به جیسلیر رسیدند، بندگان حضرت ظل الهی دران ایام در بلده ناگور تشریف فرموده به شکار مشغولی میکردند. و میر محمد خان آنکه را جهت تسخیر سروهی^(۳) فرستاده انتظار اخبار میکردند که ناگاه ۱۵ راجپوت برسم ایلچی گری آمده خنجری به میر محمد خان زده مجروح گردانید. و بندگان حضرت به سرعت عنان عزیمت بآن حدود معطوف (f. 172b) گردانیده کوچ بکوچ رایات نصرت آیات عازم تسخیر کجرات گردانیدند. و سلطان محمود خان بعد فرستادن این مردم اعتماد تمام بر مبارک خان، که عنان حل و عقد و زمام قبض و بسط امور ملک و دولت را باو سپرده ۲۰ بود، نموده او را با هزار و پانصد سوار جرار مسلح مکمل به الور تعیین نمود، که با لشکر در الور بوده دفع و رفع مخالفان نماید. چون اراده الله تعالی به انهدام قصر دولت و حکومت سلطان محمود خان تعلق گرفته بود، همان لشکر با مخالفان متفق گشته در مقام مخالفت و منازعت گردیدند^(۴).

(۱) ر: مایده لایقه (۲) ه: سقلا (۳) د: بردی؛ ه: سروئی؛ ر: سرهی (۴) ه: شدند

گفتار در بیان تفرقه و پریشانی و انتقال نمودن سلطان محمود خان
از عالم فانی بجهان جاودانی^(۱)

بقاء دار (پر) ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوال است . و آفتاب
جاه و جلال مثال سایه غمام برق^(۲) انتقال . چون مشیت بادشاه متعال به
تغیر دولت حاکی^(۳) تعلق گیرد ، ثبات آن به بسیاری سپاه تمشیت نپذیرد . ه
و هرگاه اراده مالک الملك ذوالجلال به تفرقه جنود امیری^(۴) متعلق گردد ،
جمعیت او با اصابت^(۵) تدبیر عقلا بوقوع نه پیوندد . اذا ما (f. 173a) اراد
الله تغیر دولته ، فان قضاء الحق لا یدافع ، فكيف بقاء الملك من دون حكمة
ولا ینفع التدبیر و الحكم قاطع . نظیر این تقریر آنکه چون تقدیر بادشاه قدیر
بانهدام بناء دولت و زندگانی سلطان محمود خان متعلق بود ، با وجود کثرت ۱۰
رجال و اسباب^(۶) .

بعد از آنکه زین العابدین سلطان و نوروز خان که عمده ملك^(۷) بودند
با صییه خود روانه درگاه عالم پناه گردانید [و] زمام امور حکومت خود را
به ید اقتدار مبارك خان و یگ اوغلی ولد او نهاد . و زوجه مبارك خان که
فی الجمله عورتی عاقله بود نیز دران سفر ملازم رکاب صییه خانی بوده . و یگ ۱۵
اوغلی مدام به شراب مشغولی می نمود ، و جمعی از مردم او باش گرد او بر
آمده اغوا کردند ، که سلطان محمود خان پیر شده ، اگر او نباشد هر آینه
صاحب ملك و مال شما خواهید بود . الغرض که او در صدد حرام نمکی
شده قصد قتل صاحب خود را مکنون خاطر خود ساخته ، جمعی را از
ملازمان سلطان محمود خان بخود متفق گردانید . ۲۰

چون روزی چند برین برآمد ، این خبر شیوع یافته . هندوی تمغاچی که
ملازم سلطان (f. 173b) محمود خان بود ، او در ماده خیانت و دست انداز

(۱) حوزیاد دارد: بتقدیر ربانی (۲) ح: ه: و مترقب، بجای «برق» (۳) د: خانگی (۴) د ندارد: امیری
(۵) ر: صیانت (۶) اینجا در جمیع نسخ بقیه عبارت ساقط شده است (۷) ه: و نمک خواران، بجای «ملك»

یگ اوغلی را در ولایت معروض نمود. یگ اوغلی نیز همین معنی را شنیده، نماز شام از دروازه خواجه خضر که باهتنام او مقرر بود، زن و خواهر خود را گرفته بدر آمد، و شب با مبارکخان که در الور بوده ملحق گردیده، و به او چنان نمود که سلطان محمود خان قصد کشتن من و تو کرده، و من اطلاع یافته بر آمدم؛ فکر خلاصی خود باید کرد. آن شب این تیره روزگار دفعه دفعه مردم سپاهی را طلبیده بر مخالفت سلطان محمود خان ترغیب^(۱) می نمود. و مبارک خان اراده کرد که خود را به کوچ خود در ناگور رساند، و ازان جا به ملازمت بندگان حضرت شتابد. بعضی او را برین داشتند که سوار شده به بهکر باید رفت، و مردم همه^(۲) بشما اتفاق دارند. سلطان محمود خان را دستگیر کرده در حرمسرای جای باید داد و عنان حکومت را یید اختیار باید گرفت. صباح آن مبارکخان سوار شده و دمامه نواخته در لهری در آمده، صفوف سپاه آراسته، در مقابله قاعه بایستاد. و سلطان محمود خان پروانه به مبارکخان نوشت (f. 174a) که ترا به دویت لاری سیاه خریده باین رتبه رسانیدم، و الحال تو در مقام حرام نمکی شده^(۳) بهتر آنست که راه حرمین پیش گیری، و عذر تقصیر خود را در خواهی. یگ اوغلی جواب نا ملائم نوشت. بعد ساعتی ملازمان سلطان محمود خان ازو جدا شده جوق جوق از کنار آب روی به قلعه نهادند، و او سراسیمه شده، داعیه گجرات نموده به الور رفت. و بعضی سپاه همراه شده به الور رفتند.

۲۰ و در ۲۲ شهر رجب سنه ثمانین و تسعمایه یگ اوغلی با چندی نزد محب علی خان و مجاهد خان رفته اظهار مخالفت سلطان محمود خان و موافقت بایشان نمود. و مجاهد خان صباح آن سوار شده بمردم خود متوجه لهری شدند، و مبارکخان به استقبال برآمده. و بعد التقا جیوش محب علی خان

(۱) ف: رغبت

(۲) ف: ۳۳

(۳) ف: تو حرام نمکشده

و مجاهد خان آمده به قصبه لهری فرود آمدند. محمود خان درون قلعه پشت دست میگزید، و مردم سکر^(۱) را به تمامی بقلعه بهکر درون آورد. قلعه از مردم سپاهی و غیره مملو گردید، و همدران اوان نواب سعید خان فی الفور آمده يك توب انداز بالا تر از قصبه لهری فرود آمد. و مردم (f. 174b) ارغون از مبارك خان و بيگ اوغلی دل پر خون داشتند. به محب علی خان و مجاهد خان ظاهر ساختند که سعید خان به طلب مبارکخان آمده، و امشب مبارکخان ازینجا بر آمده بنزد او خواهد رفت، و معامله شما دران وقت صورت پذیر نه خواهد بود. محب علی خان و مجاهد خان آنها را بقید گران مقید^(۲) گردانیده اشیاء و اموال ایشان را متصرف گشتند. و پسر خواجه مناج^(۳) از لهری گریخته نزد مخصوص خان رفت، و بآن تقریب خواجه ۱۰ مناج^(۳) را نیز مقید گردانیدند. و بعد از چند روز سعید خان موضع گذران را غارت نمود. و سلطان محمود خان بایشان مکتوبی نوشت که باعث آمدن شما چه بود؟ ایشان معذرتی گفته، کوچ کرده، عازم ملتان شدند. و مجاهد خان بعد از ان شوکتی پیدا کرده در استعداد محاربه شد.

سلطان محمود خان محمد قلی بيگ برادر زاده خود را با جمعی در غراب ۱۵ سوار کرده بچنگ فرستاد. اتفاقاً در اثنای جنگ حقه آتش جسته در داروخانه که درانجا بود افتاد. آتشی عظیم در گرفته محمد قلی بيگ و اکثر مردم حریق و غریق گشته (f. 175a) جان بمالك ارواح سپردند، و شکست غریب دست داد. و بعد از چند روز مردم مجاهد خان از برابر پهواری^(۴) که پنج گروهی بهکر است، کشتی چند بهم رسانیده از آب گذشته، بجانب ۲۰ سکر در آمدند، و هر مرتبه که جنگ واقع می شد، مردم بهکر هزیمت یافته رو به گریز می نهادند، تا آنکه روزی روی دریای سکر^(۵) را پل بسته لشکر را بتامی از آب گذرانیدند. و جماعه ترکان که با خواجه محمد رحیم

(۱) ح: م: بهکر (۲) م: محبوس (۳-۲) ر: مناج؛ ح: م: قحاح (۴) ر: پهواری (۵) ح: بهکر

ایلچی، سلطان حسین میرزا قندهاری به بهکر آمده بودند، نیز از قلعه برآمده روبرو شدند. و سلطان محمود خان در برج امیر سلطان برادر خود که مشرق رویه بود برآمد. چون با جمعی از سپاه مجاهد خان بر قلب صف تاختند و جنگ در پیوست، و سپاه بهکر بی سردار بودند و چندین از جوانان بهکر نیز مردانگی نموده خود را بان مردم رسانیده ترددی خوب کردند، بالاخره چون اقبال هم عنان نبود، عنان عزیمت بمیدان هزیمت یافتند، و چندی در معرکه مقتول گشتند. سلطان محمود خان بعد از مشاهده آن جنگ قرار بر تحصن و قلعه داری نهاده بآلات و ادوات حصار بجنگ می پرداخت. چون ایام تحصن متمادی شد، و بیماری و مرض در میان مردم انتشار یافت، اکثر مردم صاحب فراش شدند و بسیاری راه عدم پیش گرفتند. و چون تعفن و اشتداد مرض در قلعه پدید آمد، به مصلحت وقت جمعی را رخصت بر آمدن دادند. و در ماکولات و مایحتاج عسرت غریب بهم رسید، چنانکه سیر گوشت و روغن به دو روپیه و سیر ماهی به سی تنگ کشید و مبارکخان و یگ اوغلی و مناج که خیر مایه فتنه و فساد بودند ۱۵ به اقبیح وجه از دست ملازمان محب علی خان هلاک شدند.

و چون مردم سلطان محمود خان در اجیر به ملازمت بندگان حضرت مشرف شدند، و پیشکش باهل حرم گذرانیدند، بندگان حضرت را بغایت مستحسن و مقبول افتاد. فرمان ایالت بهکر بنام سلطان محمود خان مصحوب میرجی توآچی شرف صدور یافت. محب علی خان و مجاهد خان به ۲۰ مضمون فرمان عالیشان عامل نه گشته، بخلاف حکم عمل کردند. و میرجی توآچی نیز در قلعه محصور بود. و از ابتداء رجب سنه ثمانین و تسعمایه تا رمضان اثنی و ثمانین و تسعمایه مرض استسقا به سلطان محمود خان (f. 176a) لاحق گشت، و مداوا و معالجه کارگر نیامد. ناچار دل بر قضیه ناگزیر

نهاده، عرضه داشت بدرگاه عالم پناه نموده استدعای گهاشته کرد، که قلعه را باو سپارد.

و چون کار صاحب قلعه و اهل قلعه به صعوبت و تعب کشید، دران ایام میرابو الخیر که همشیره او در خانه سلطان محمود خان بود، با سی سوار از راه سیتپور^(۱) به گنجابه رفت، و فی الجمله سامانی بهم رسانید. مجاهد ه خان از آمدن او متردد خاطر گشته، دفع او را بر مهم بهکر اهم دانسته بآنجناب متوجه شد، و محب علی خان را در گرد قلعه بهکر گذاشت. و مادر مجاهد خان صایمه بیگم^(۲) دست تعدی دراز نموده^(۳)، بیاران را که از قلعه بیرون میرفتند شکم آنها را پاره کرده تجسس زر میکرد [ند]. چون اهل قلعه مشاهده آن حال نمودند، مردن خود را بدرون قلعه بهتر میدانستند، ۱۰ و پای ثبات در دامن صبوری فشردند. و چون روز بروز مرض سلطان محمود به امتداد می کشید، بعضی از اطباء باو گفتند که درین تشویش شراب مفید است، شراب انگوری باید بهم رسانید. سادات و علما را طلیده گفت که چهل (f. 176b) سال است که من از شراب توبه کرده ام، و حالا بهر حال ترك این امر اولی میدانم، اقدام بدان امر نه نموده. و چون مرض به ۱۵ اشتداد کشید، و دست و پا ورم کرد، و آماس تا سردل رسید، در نیمروز شنبه هشتم شهر صفر سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود.

و چون این خبر به محب علی خان رسید، جمعیت نموده، در کشتیا سوار شده بگرد قلعه آمد. اهل قلعه مردانگی نموده، جنگ خوب کرده ۲۰ او را باز گردانیدند. و امرا و سادات و علما و مشائخ و اکابر قسم یاد کردند، بر آنکه قلعه را به محب علی خان و مجاهد خان ندهند، و هر کس از درگاه

(۱) ف: سیوی

(۲) م: صالحه بیگم

(۳) ف: کرده

بیاید بدو سپارند. چون اجتماع^(۱) برین منعقد شد، موجب سپاهی از خزانه داده در قلعه داری کمال جان سپاری نمودند، تا آنکه روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاول سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه کیسوخان به بهکر آمد. و درحینی که مشارالیه به ده^(۲) گروهی قلعه رسید، محب علی خان غراب و کشتی را فرستاد تا او را از آمدن مانع شده به لهری بیاړند، و بعد از ملاقات هرچه اتفاق (f. 177a) افتد کیسوخان کس بامرای قلعه فرستاد. ایشان کشتیهای بحر را آراسته باستقبال فرستادند. جنگ کنان به شهر در آمد. و چون کیسوخان به قلعه در آمد، روز بروز آثار تازگی در بشره مردم بهکر ظاهر شد. چون مجاهد خان قلعه گنجا به را به صلح بدست آورده میر ۱۰ ابوالخیر را به سعایت بعضی فدائیان بقتل رسانید. درین اثنا خبر آمدن کیسوخان به قلعه بهکر استماع نموده به سرعت عنان عزیمت معطوف گردانید. و تتمه احوال در جزء رابع در محل خود مذکور خواهد شد، انشاء الله تعالی.

ذکر شمه از صفات سلطان محمود خان حاکم بهکر

سلطان محمود خان حاکمی بود جامع صفات متضاده. شجاعی کامل ۱۵ و سخاوتی شامل داشت. و از ابتداء صبا^(۳) تا یوم الارتحال بدولت و فراغت گذرانیده، داد مردانگی و سخاوت داد. و همت او مشهور است. و حدت مزاج او در نهایت استعلا بود. چون در غضب در آمدی ضبط خود به هیچ وجه نتوانستی. و در خونریزی ملاحظه نداشت، و باندک توهم و بدگمانی خان و مان مردم برمی انداخت. اگرچه بنفسه ظلم میکرد، اما روادار ۲۰ ظلم دیگران (f. 177b) نبود^(۴). سپاهی و ائمه و رعایا در زمان دولت او آسوده حال بودند. هزار و یک ختم قران با تمام رسانیده. طوی خوب کرده شهر بهکر را آئین بست. ولادت آن خان سعادت مند در سنه ثمان

(۱) م: اجماع (۲) ح: م: دو (۳) ف: حیات (۴) م: اما دیگری را مجال ظلم نبود

و تسعین و ثمانمایه بود، و در سن هشتاد و چار سالگی رحلت فرموده. و کاتب تاریخ وفات او «در بهشت آسود» (۹۸۲) یافته. و وی را جذبہ روی نموده بود، که اکثر ازمته دران حالت بحکم میرزا شاه حسن زنجیری پیاپی او می نهادند؛ و او با زنجیر از قلعه خود را در طغیان آب از برابر برج دیوانخانه میرزا شاه حسن که گرداب مخوفه دارد می انداخت، و ازان جانب آب از برابر کوه شکسته بر می آمد. و این امر مشاهده مردم شده بود.

ذکر سادات و علما که معاصر بودند با سلطان

محمود خان در حین حکومت^(۱)

- ۱ — ذکر شاه قطب الدین محمد بن شاه محمود بن شاه طیب هروی :
مدتی مدید منصب ارجمند شیخ الاسلام داشته. و ذکر این عزیز در ضمن ۱۰ اعزّه معاصر میرزا شاه حسن مذکور شد.
- ۲ — ذکر میر سید صفائی بن سید مرتضی الحسینی الترمذی : به صفت نقابت و وفور حالت موصوف بود و به کثرت جود و سخا مشهور. پیوسته (f. 178a) با علما و فضلا صحبت میداشته. و مسافر و مجاور از موائد عوائد ایشان بهره مند می بودند. و همواره به مقتضای «التعظیم لأمر الله و الشفقة علی خلق الله» عمل نموده، لله فی الله^(۲) در امداد محتاجان و زیردستان سعی موفور میفرمود. و بعد فوت شاه قطب الدین به منصب شیخ الاسلامی مشرف شده، چند سال به استقلال گذرانیده، در ذی قعدة سنه ۹۹۱ علم عزیمت بعالم آخرت برافراخت.

- ۲۰ شاه قریشی سید صفائی • کافراخت فلك لوای نورش
- ناگاه ازین جهان فانی • افتاد بآن جهان عبورش
- تاریخ چو جستمش ز نامی • گفتا «پر نور باد گورش»

و از آثار خیر آن منبع احسان است مسجد جامع که در جوار منزل ایشان واقع شده .

۳ — ذکر شیخ میر غورمانی^(۱): از اولاد شیخ رکن الدین^(۲) علاؤالدوله سمنانی بوده، و همشیره شیخ عبدالوهاب پورانی در حباله نکاح شیخ انتظام ه داشته . بغایت خوش طبع و لطیفه گو بود، و در علم موسیقی و قوف تمام داشته . در اوائل حکومت سلطان محمود خان از تهته به بهکر آمده . دو سال گذرانیده داعیه سفر هند نمود، و در اواخر (f. 178b) سنه ثمانین (و تسعمایه) در بلاد هند در گذشت .

۴ — ذکر مولانا عبداللہ مفتی: ملتانی الاصل بود، و بعد از واقعه ۱۰ ملتان به بهکر آمده، بافاده علوم دینی و معارف یقینی اشتغال میفرمود . و فی الواقع مولانا در علوم عقلیه تبحری تمام داشته . و حدت طبع و دقت ذهن مولانا بغایت بلند بود . و جاذبه شوق بحسن صورت و شورش درون میداشته . همواره در مزارات عزیزان زیارت میرسید . و در سنه سبعین و تسعمایه باجل طبیعی در گذشت .

۱۵ — ذکر قاضی داود: فتح پوری الاصل بود که از مضافات سیوی است . و در اوائل حکومت سلطان محمود خان بلوازم منصب قضاء بلده بهکر متقلد^(۳) گشته به فیصل قضایای شرعیه اقدام مینمود . فی الواقع مومی الیه مستثنی عصر خود بود، و نهایت دیانت و امانت و پرهیزکاری و درویشی داشته، و میل و مدهانه ازو ظاهر نه شده، و کمال تشرع و تورع را کار فرموده . و در شوال سنه احدی و ثمانین و تسعمایه در میدان بهکر^(۴) باجل حیاتش بنخاتم ممات مختوم گشت .

۷ — ذکر میر محمود پورانی: از سادات رفیع الدرجات (f. 179a) بوده . و در اوائل حال از راه هرمز به تهته رسیده صبیغه عقیقه شیخ

(۱) ح: ق: عومانی (۲) ق: نورالدین (۳) ق: مقرر: ح: مقلد (۴) ق: باجل طبیعی در میان بهکر

بایزید پورانی بحبالة نکاح او در آمده . و بعد ازان به بهکر آمده رحل توطن انداخته . بغایت زهد و تقوی داشته . همواره منزوی بوده ، آمد شد بمردم نداشته . و احياناً در ایام اعیاد در مجالس عالی به ملاقات^(۱) سلطان محمود خان میرسیده^(۲) . در اوائل سنه سبع و سبعین و تسعمایه رخت وجود از دار فنا بعالم بقا کشید .

۵
۸ — ذکر میر ابوالمکارم ولد میر غیاث الدین محمد سبزواری : در سلك امرای میرزا شاه حسن و سلطان محمود خان انتظام داشته . و سلطان محمود خان او را برسم رساله نزد شاه طهماسب بادشاه عراق فرستاده ، و از شاه بخطاب «سلطانی» سرافراز گشته . بغایت خوش طبع بود و بفضائل کالات علی آراسته ، و طبع نظم داشته .

۱۰
۹ — ذکر میر یونس محمد ارغون : در اوائل حال در ملازمت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه و محمد زمان میرزا بوده . و بعد ازان در سلك امراء میرزا شاه حسن و سلطان محمود خان انتظام داشته . و شعر ترکی و فارسی (f. 179b) خوب میگفته . و در اواخر عمر گوشه قناعت و انزوا اختیار نموده ، در شهر سنه ۹۸۵ عالم فانی پدرود کرد ، و پیش از وفات به دو ۱۵ روز تاریخ وفات خود یافته که ، ع : «رستم از قید این و آن ای دل» .

۱۰ — ذکر مولانا یار محمد المشهور بمولانا یاری : مولانا از هرات^(۳) بوده . و بغایت خوش طبع بوده و بلاغت به مرتبه کمال داشته . در فن انشاء بی بدل وقت خود بوده ، و اشعار خوب میگفته^(۴) . و از جمله اشعار اوست ، بیت :

۲۰
• گجرات خوش دیاری اما بشرط یاری •
• بی یار چون توان بود در این چنین دیاری •
و سلطان محمود خان او را برسم ایلچیگری بدرگاه معلی فرستاده بود . چون

(۱) و : مقامات (۲) ح : ی آمده (۳) ح : هزاره (۴) ح : دارد

کاری ساخت از آنجا برگشته در سیتپور رحل اقامت انداخته ، همانجا فوت شد .

۱۱ - ذکر مخدوم قاضی عثمان دریلّه : در جمیع اقسام علوم منقول و متداول تبحر^(۱) تمام داشته ، و همواره به تدریس علوم و افاده آن اشتغال می نموده . و باخلاق حمیده و صفات پسندیده متصف بود . و نهایت ورع و تقوی و پرهیزگاری داشته . و باوجود کمال دانشمندی و کبر سن به صفت تواضع و کسر نفس اتصاف (f. 180a) داشته . و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه بوده . و آنچنان قطع تعلقات امور دنیوی که ایشان را دست داده بود ،^(۲) در ابناء زمانه معاینه نمی شد^(۳) . و فی الواقع ترك ما فی ایدی الناس ، گرفته مطلقاً کلی و جزوی برسم نذر و عطا از کسی قبول نمی کردند . و همیشه جماعه از طلبه و فضلا بسر وقت ایشان می رسیده اند ، و به ضیافت آن مردم کما ینبغی می پرداخته اند . و وفات مخدوم در سنه ۱۰۰۲ بود^(۴) .

۱۲ - ذکر مخدوم عباس هنگورچه : اصل وطن مخدوم قصبه پاتر بوده . و در اوائل سنه سبع و اربعین و تسعمایه بموضع هنگورچه تشریف فرموده رحل اقامت انداخت . و در علم تفسیر و حدیث و فقه و سایر علوم کمال مهارت داشته ، و تحقیق و تدقیق مسائل بوجه اتم و اکمل فرموده . و در زهد و تقوی نظیر نداشته . و آناء اللیل و اطراف النهار را بانواع عبادات و طاعات حضوری^(۴) میداشته . و در وقت قراءت حدیث تخشع و تذلل^(۵) میفرموده . و در حین گفتن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بی شعوری ایشان را دست میداده ، و قطرات عبرات از دیدهایش فرو می بارید ،

(۱) ح: بهره (۲-۲) ح: آن حالت در اثنای هیچ کس معاینه نرفته و فی الواقع در حضور ایشان بغیر مرگ ذکر نمی بوده (۳) ح: در سنه الف و عشرين بوده ، و آن ممکن نیست زیرا که میر معصوم مولف این تاریخ خود در سنه ۱۰۱۴ فوت شد (۴) ح: مخصوص (۵) ح: جمع و موال (۶)

و مستمع را طاقت (f. 180b) شنیدن احادیث کمتر میبود. و مولانا رتبه عالی داشته. در چهاردهم شهر شعبان سنه ثمان و تسعین و تسعایه بعالم آخرت شتافت. مدت حیات ایشان نود و شش سال بود.

۱۳ — ذکر مولانا ابراهیم ولد مولانا جمال الدین^(۱) مفتی: بغایت زاهد و عابد و گوشه نشین بوده. و در علم فقه عدیل نداشته. اکثر ارباب ه استفتا بارقام فتوی او محاضر خود را مزین داشته. قضاة اسلام به روایات مفتی عمل می نمودند. و مولانا بکمال تقوی و پرهیزکاری متصف بوده. و در سن هشتاد و نه سالگی^(۲) بعالم عقبی توجه نمود.

۱۴ — ذکر مولانا قاسم دیوان: در اوائل حال در ملازمت مخدوم میران تحصیل علوم نموده، و مطول را گذرانیده، بولایت شتافت. و در ۱۰ مدرسه مولانا محمود سرخ رسیده علم معقول و منقول را در ملازمت ایشان گذرانیده، بدیار سند آمد. چندگاه بافاده درس مشغولی می نمود. و در حینی که سلطان محمود خان بحکومت سیوی تعیین یافته بود، مولانا را تکلیف همراهی کرده قران را در خدمت مولانا گذرانیده و بعضی کتب را نیز. و مولانا در بهکر بافاضه علوم می پرداخته (f. 181a). وفات مولانا قاسم در ۱۵ سنه سبع و سبعین و تسعایه بود.

جزء چهارم

در ذکر انتقال ولایت سند بحیثه تصرف بندگان درگاه بعد از
انقضای حکومت سلطان محمود خان و ذکر احوال
حکامی که بایالت بهکر مقرر شده اند

۵ سابقاً رقم ذکر یافته که کیسو خان در تاریخ ۱۲^(۱) شهر جمادی الاول
سنه اثنی^(۲) و ثمانین و تسعمایه به بهکر آمد، و فرمان عالیشان شرف نفاذ یافت
که ولایت بهکر را بطریق مناصفه به محب علی خان و مجاهد خان داده متوجه
تسخیر نهته شده محمد باقی ترخان را بدست آورند. و در آن حین مجاهد خان
در ولایت گنجا به بوده. چون خبر آمدن کیسو خان بقلعه بهکر بدو رسید،
۱۰ بسرعت تمام عزیمت بهکر نمود. قبل از رسیدن مجاهد خان کیسو خان اراده
نمود که قصبه سکر را خالی نمایند. مردم مجاهد خان بآمدن مجاهد خان^(۳)
موقوف کردند. کیسو خان قبول معنی نموده جمعی را بجانب سکر فرستاد،
و وکیل خان که وکیل مجاهد خان بود در دیواری که گرد سکر برآورده
بودند جنگ کرد، و از طرفین چند کس بقتل رسیده. کس بسیار زخمی شد
۱۵ (f. 181b) و بعد ازین واقعه به سه روز مجاهد خان آمده مردم خود را بجانب
لهری برد، و جانب سکر تمامی بتصرف کیسو خان باز گذاشت. و جانب
لهری و پرگنه بهکر به تحت تصرف محب علی خان و مجاهد خان بود. اما
مردمی که جمع آمده بودند شکسته خاطر شدند.

و درین اثنا چندی از مردم ارغون گریخته به بهکر آمدند. کیسو خان
۲۰ به سعایت شاه بابا ولد جان بابا ترخان آنها را بقتل رسانید. و کیسو خان

(۱) ح: ۲۲ (۲) د: احدی (۳) و: خان مذکور؛ ح: مردم مجاهد خان آن امر موقوف کردند

مرد تند مزاج و بدخوی بود^(۱). روزی بر سردیوان یحیی تواجی درشتی کرده^(۲) زنجیر بر پای او نهاد. و چون مجاهد خان بعد از دو ماه در صدد توجه تسخیر تهته شد و محب علی خان را بر سر عیال و اطفال گذاشت، و چند روز بجهت ساختگی لشکر در قصبه رانی پور توقف نموده، کیسوخان بترغیب و تحریص مردم بهکر دغدغه لشکر کشیدن بجانب لهری کرد. و در ۵ تاریخ ۲۰ روز جمعه^(۳) شهر رمضان سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه لشکر خود را دو فریق ساخته از آب گذرانید. جمعی از برابر باغ شهر بجانب لهری توجه نمودند، و برخی در غراب و کشتی آماده جنگ و آتشبازی شده از برابر (f. 182a) آستانه خواجه خضر^(۴) گذشتند. و مردم محب علی خان سوار شده بجانب عیدگاه بر آمدند. ناگاه مردم بحر از غراب بر آمده آتش به ۱۰ کشتیهای مجاهد خان در زدند. چون شعلات آتش بلند شد، سواران که بر آمده بودند برگشته بمنازل خود متوجه شدند. درینوقت سواران کیسوخان پیش آمده حقیهای آتش به شهر انداختند. هر جا آتش در گرفت. محب علی خان سوار شده راه فرار پیش گرفت. و از اطراف لهری سپاه بهکر در آمده دست بغارت برداشته تا وقت عصر تاراج کردند و علم و نقاره محب علی خان ۱۵ بدست آورده بقلعه آوردند.

چون این خبر به مجاهد خان رسید ایلتغار کرده به قصبه لهری آمده تأسف و تحسر بسیار نمود. اما ملاحظه بادشاهی نموده تعرض به کیسوخان نمود. و کیسوخان در قلعه بهکر بی اعتدالی بنیاد کرد. چون شمه از احوال او بدرگاه عالم پناه رسید، حراست ولایت به نواب ترسون محمد خان قرار ۲۰ گرفت. در اوائل محرم سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه محمد طاهر خان ولد شاه محمد سیف الملوك و محمد قاسم خان و میرزا (f. 182b) محمد سلطان به قصبه لهری نزول نموده، نقل فرمان عالیشان جاگیر بهکر نزد کیسوخان فرستادند. او لا

(۱) ح: مرده دل و بد مزاج و زشت خو بود (۲) م: نموده (۳) د: تاریخ روز جمعه ۲ (۴) ح: افزایش: علیه السلام